

• دریافت ۹۱/۰۴/۲۴

• تأیید ۹۲/۰۲/۱۸

زندگینامه اثیرالدین اومانی

محمد رضا پاشایی*

چکیده

اثیرالدین اومانی از شاعران قرن ششم و هفتم هجری است و تنها اثر برجای مانده از او، دیوان اوست که شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و ترکیب‌بند است و محتوای اصلی دیوان او در تمام قالب‌ها، مدح یا هجو است. از آن جا که شعر این شاعر، پیوندی میان سبک خراسانی و عراقی است، همچنین به دلیل شامل بودن دیوانش بر زبان معیار روزگار خود و نیز استفاده از الفاظ، لغات، اصطلاحات، کنایات و تعبیرات رایج آن عهد، اشارات مختلف تاریخی و تاریخ ادبی آن دوره و احتوای عناصر گوناگون فرهنگی بودن اشعارش و نیز در خمول و گمنامی ماندن شاعر، نوشتن زندگینامه‌ای از او ضروری و تا حدودی راه‌گشای کشف و بازگشایی بسیاری از مشکلات دیوان‌های همدوره و دوره‌های پس از این شاعر است. مقاله حاضر، ضمن بررسی و تفحص در دیوان اثیرالدین اومانی، به کشف و استخراج مطالب و مواردی درباره زندگی او می‌پردازد که تاکنون یا از دید تاریخ ادب نویسان و تذکره‌نگاران پنهان مانده و یا دقت و اهتمام کافی در بررسی آن مبذول نگشته است.

کلید واژه‌ها:

اثیرالدین اومانی، دیوان، زندگینامه، مدح.

* دکترای رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران.

مقدمه

زندگی‌نامه^۱ که با عناوین شرح حال، حسب حال و تذکره در ادبیات فارسی به کار می‌رود، امروزه به عنوان دانشی مطرح است که علوم مختلفی چون: تاریخ ادبیات، تاریخ و علم رجال بدان وابسته اند. دانستن زندگی‌نامهٔ یک شاعر، حکیم، دانشمند، فیلسوف و یا هر نویسندهٔ صاحب اثری در دریافت مفهوم و معانی موجود در آثارش به خواننده کمک زیادی می‌کند.

در شرح حال نگاری، نوعی بازگشت به زندگی گوینده از یک فاصلهٔ زمانی دور صورت می‌گیرد و راوی به دنبال بازآفرینی زندگی یک فرد، با استفاده از همهٔ منابع موجودی است که به لحاظ تحقیق و تتبع در آثار آن نویسنده در اختیار دارد. (نک: بومن، ۲۰۰۳: ۲۶) به این ترتیب، شرح حال نویس با جستجوی همه جانبه در لابه‌لای آثار و نوشته‌های فرد مورد نظر، زندگی او را بازسازی می‌کند و چه بسا مواردی مطرح گردد که تنها به واقعیت شبیه اند و اساسی جز تخیلات نویسندهٔ اثر ندارند.

شرح حال نگاری «به ما اجازه می‌دهد تا فرد را در متن کل زندگی او مورد توجه قرار دهیم... این رویکرد به ما امکان می‌دهد تا فرد را در ارتباط با طول دورهٔ زندگی او و نحوهٔ تأثیر پذیری او از جریانات مختلف دینی، اجتماعی، روانشناختی و اقتصادی مورد توجه قرار دهیم.» (بوگدان، ۱۹۷۴: ۴)

شرح حال نگاری را می‌توان نوعی تاریخ نویسی دانست؛ تاریخی که استثنائاً دربارهٔ پادشاهان نیست بلکه ممکن است به زندگی واحوال فردی پردازد که باعث به شهرت رسیدن یا ماندگار شدن نام شاهان و قدرتمندان گمنام شود؛ چنانکه می‌توان سعدی (۶۰۶-۶۹۰ ه.ق) را عامل ماندگاری اتابک سعد زنگی (۶۲۳-۶۵۸ ه.ق) و نظامی (۵۳۰-۶۱۴ ه.ق) و خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ ه.ق) را باعث به یاد ماندن نام‌هایی چون خاقان اکبر (قرن ۶ ه.ق)، اخستان (قرن ۶ ه.ق) و غیره دانست.

در نوشتن زندگی‌نامهٔ یک فرد، شناخت اوضاع و احوال روزگار او و آشنایی با عقاید و دورهٔ تاریخی زندگی و شرایط اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، آداب و رسوم، علوم رایج آن عهد، گرایش‌های ذهنی او و بسیاری از موارد دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد. کافمن^۲ در این باره می‌نویسد: «رویکرد شرح حال نگارانه (تاریخ زندگی) علاوه بر توجه به تجارب کلی زندگی افراد به زمینهٔ اجتماعی و فرهنگی که در آن زیست می‌کنند توجه دارد. حیات انسانها در یک متن اجتماعی و فرهنگی تجربه می‌شود و تاریخ زندگی بر اساس آن متن ساخته می‌شود. چنین

تصویری امکان فهم نحوهٔ به کارگیری منابع اجتماعی و فرهنگی در تدوین تصویر افراد از خویش و نیز دریافته‌ها، ارزشها و اعتقادات آن‌ها را فراهم می‌سازد.» (کافمن، ۱۹۸۶: ۹)

با بررسی و در نظر گرفتن همهٔ جوانب مذکور می‌توان به نگارش زندگینامهٔ فردی چون اثیرالدین اومانی پرداخت. زندگی این شاعر قرن ششم و هفتم که به دلیل حضور در دوره‌ای که بزرگان ادب فارسی چون: نظامی، خاقانی، انوری، عطار، سعدی و مولانا بوده‌اند، آنچنان که باید، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. اهمیت اشعار او به عنوان بخشی از سند فرهنگی- ادبی ایران و نیز عاملی در بازگشایی مفاهیم ابیات و تفکرات ونحوهٔ استعمال الفاظ و زبان خاص دورهٔ خویش، نگارنده را بر آن داشته است که به تدوین زندگینامه‌ای از این شاعر بپردازد.

پیش از این، در تذکره‌های متقدم و متأخر تنها به اطلاعات اندک و اولیه‌ای در رابطه با زندگی او اشاره شده است. در دورهٔ اخیر، مرحوم ذبیح الله صفا زندگینامهٔ او را در تاریخ ادبیات خود آورده است که با وجود قابل توجه بودنش، کافی به نظر نمی‌رسد. همین اثر، منبع اصلی شرح حال نویسان بعد از او چون مهدی درخشان در «بزرگان و سخن سرایان همدان» شده است. تقی بینش نیز در مقاله‌ای که در سال یازدهم مجلهٔ فردوسی مشهد (بیش، ۱۳۴۱: صص ۱۰۴-۱۴۹) با عنوان «اثیر اومانی» به چاپ رسانده، حق مطلب را به خوبی ادا نکرده است. این مقاله به شیوهٔ کتابخانه‌ای و بر اساس استناد به دیوان خود شاعر و کشف و استدلال و استخراج از آن صورت گرفته است.

زندگینامهٔ اثیرالدین اومانی

اثیرالدین اومانی شاعر قرن ۶ و ۷ هجری قمری و اهل همدان است. از او دیوان شعری مشتمل بر قصیده، قطعه، ترکیب بند، غزل و رباعی باقی مانده است که مضمون بسیاری از ابیات آن، مدح حاکمان و رجال سیاسی بویژه وزیران سلجوقی است. اما دامنهٔ شهرت او تنها به عراق عجم ختم می‌شود؛ چنانکه دولت‌شاه (قرن ۹ ه.ق) در این باره می‌گوید: «دیوان رفیع [لبانی] و اثیرالدین اومانی در عراق عجم بسیار محترم و عزیز است و شعر این هر دو شاعر شهرتی عظیم دارد. اما در خراسان و ماوراءالنهر متروک است.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۱۵۷) درباب شهرت او، صفا به نقل از آتشکده می‌نویسد: «فاضلی عظیم الشان و شاعری رفیع القدر بود» (صفا، ۱۳۸۷، ج ۳: ۳۹۴) و واله داغستانی (م ۱۲۲۹ق) نیز می‌نویسد: «گوی سبقت از اکثر استادان ربوده و غلم فصاحت در معرکهٔ سخنوری افراخته است.» (درخشان، ۱۳۴۱: ۲۲)

تذکره نویسان عموماً از استادی و قابلیت و علو مقام وی یاد کرده‌اند. رازی در هفت اقلیم
اثیر را معروف به حدت طبع و طلاقت لسان می‌داند (رازی، بی تا: ۵۵۶)

نام، لقب، نسب، تخلص

از نام، نام پدر، اجداد و انسابش در هیچیک از منابع و نسخه‌ها چیزی ذکر نشده است. اما برخی
منابع مانند مجمع الفصحاء بدون ذکر مأخذ خاصی نام او را «عبدالله» ذکر کرده‌اند. (نک:
هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۸۷)

بی گمان لقب او «اثیرالدین» است و این از سرودهٔ کمال الدین اسماعیل (۵۲۰-۵۹۵ ه.ق.)
دربارهٔ او به دست می‌آید:

اثیردین را رسمی است بر زبان قلم پیام روح قدس دم به دم ادا کردن (کمال الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۳۹۱)
محمد بدر جاجرمی (قرن ۷ ه.ق) سه لقب «ملک الشعرا»، «امیر الکلام»، و «افضل
الشعرا» را برای او ذکر کرده است (نک: مونس الاحرار، ۱۳۵۰: صص ۳۶۴، ۳۶۶ و ۷۰۷).

دولتشاه سمرقندی نیز در عنوان توضیحاتش بر زندگی اثیرالدین، او را «گنجور المعانی»
معرفی کرده است. (نک: دولتشاه، ۱۳۸۲: ۱۷۲) صاحب مجمع الفصحاء نیز نام او را «مولانا
عبدالله» ملقب به اثیرالدین ثبت کرده است. (نک: هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۸۷) اما خود شاعر
تخلص «اثیر» را در برخی اشعارش به کار برده که در میانه یا پایان برخی قصاید و قطععاتش
ردپایی از آن موجود است:

بلی مدیح اثیر از پی مآثر خیر به کار و بار بزرگان بسی اثر دارد^۳ (اومانی، ۱۰۲۰: ۳۳)

محل تولد

اثیر در تمام منابع متأخر^۴ به روستای «اومان»^۵ از توابع همدان منسوب است و «اومان قریه‌ای
است از توابع اعلم و از پنج ناحیهٔ همدان یکی اعلم است.» (رازی، بی تا: ۵۵۶) مهدی درخشان به
نقل از صاحب ریاض الشعرا مولد وی را «اویمان» می‌نویسد که: «قریه‌ای است بر سر راه
کردستان.» (درخشان، ۱۳۴۱: ۲۱)

تولد

در هیچ یک از منابع، تاریخ دقیقی از تولد او نیامده. از گفتهٔ ذبیح الله صفا بر می‌آید که «وی در
سال ۶۶۵ یا (۶۵۶)، یعنی به هنگام وفات، مردی کامل و مجرب بوده و از این روی باید ولادت

او حداقل در آغاز قرن هفتم و به حدس اقرب به صواب در دههٔ اخیر قرن ششم بوده [باشد]. «(صفا، ۱۳۷۸، ج ۳: ۳۹۹) اما با توجه به بی‌تی از او در مدح علاءالدوله امیر سید کبیر فخرالدین عربشاه (حک ۵۵۶-۵۸۴ ه.ق) این تاریخ به تقریب بیست سال به عقب می‌رود :

صورت دولت، شه مقبل خدیو بحر دل خسرو عادل علاءالدوله^۶ اعظم مرتضا (اومانی، ۱۰۲۰: ۹)

در این صورت باید عمری بین ۹۰ تا ۱۰۰ سال برای او در نظر گرفت.

احوال و روزگار

از دوران کودکی و نوجوانی او در هیچیک از منابع سخنی به میان نیامده و اطلاع دقیقی در دست نیست. اما با استناد به اشعارش، در دورهٔ جوانی در دربار علاءالدوله‌های همدان^۷ بوده است. در ترکیب بندی با مطلع :

هرکه پیرامن آن عارض مهوش گردد از سر زلف تو پیوسته پلاکش گردد (اثیر اومانی، ۱۰۲۰: ۱۰۲)

شاعر، علاءالدوله امیر سیدفخرالدین مرتضی کبیرعربشاه^۸ (حکومت ۵۵۶-۵۸۴ ه.ق)، اولین ممدوح خود را می‌ستاید و به سبب سفر فرزند، او را دلداری می‌دهد و نسبت به بازگشت فرزند اظهار امیدواری می‌کند؛ همچنین در همین ترکیب بند بازگشت فرزندش را از سفر مزده می‌دهد و تبریک می‌گوید:

چون به بحر کفت آن دانهٔ دُر بازآید مرغ اقبال تو آن روز به پرواز آید... (همان: ۱۰۴)

و این شعر می‌تواند از اولین اشعار شاعر محسوب شود.

و در دیگر اشعار نیز به مدح امیرعلاءالدوله عربشاه با لقب «ملک الساده» پرداخته است: جهان جان ملک الساده مرتضای کبیر تویی که ذات تو را در زمانه همتا نیست (همان: ۱۲۰)

با مطالعهٔ اشعاری که در مدح این علاءالدوله در دیوان اثیر وجود دارد، چنین استنباط می‌شود که شعر او در این دوران پخته تر از دوره‌های بعد، یعنی دوران حکومت پرچمیان بویژه سلیمان‌شاه بوده است. شاعر از نظر جایگاه اجتماعی و شرایط اقتصادی، روزگار بهتری داشته و گویا در این دوره، شاعر با حوصلهٔ بیشتر به سرودن اشعارش رغبت نشان داده است.

اثیر پس از قتل علاءالدوله عربشاه به دست طغرل سلجوقی در ۵۸۴ ه.ق و جانشینی پسرش علاءالدوله مجدالدین همایونشاه (حکومت ۵۸۴-۵۹۳)، همچنان تا سال ۵۸۸ ق در دربار مجدالدین به کار و زندگی مشغول بود و در اوضاع و احوالی مناسب در سایهٔ حمایت آنان به مدح او و برادرش عزالدین (فخرالدین) خسروشاه (حکومت ۵۸۹-۵۹۳ و ۵۹۵-۶۱۸ ه.ق)،

آخرین علاءالدوله همدان، در قصاید و قطعات پرداخته است:

ملک مجد و معالی که خطابش ز خرد جم میمون اثر و خسرو فرخنده فر است
آسمان قدر، ملک مرتبه، مجدالدین آنک شه نصرت یزک و داور لشکر ظفر است
(همان: ۱۱)

افتخار صدور مجدالدین ای در جود را کف تو کلید (همان: ۱۳۸)
این حمایت‌های علاءالدوله‌ها از اثیر ادامه می‌یابد و او عزت دوران عربشاه را همچنان احساس می‌کند تا اینکه در سال ۵۸۸ یا ۵۸۹ ه.ق علاءالدوله مجدالدین توسط طغرل سلجوقی دستگیر و زندانی می‌شود. (نک: اذکایی، ۱۳۶۷: ۲۲۴) احتمالاً اثیرالدین در این هنگام دچار آشفته‌گی احوال و نابسامانی در امور زندگی می‌شود و برای چند سال، دیگر مداحی آنان را نمی‌کند؛ تا اینکه خسرو شاه بعد از مرگ مجدالدین به حکومت می‌رسد و ریاست ادارهٔ همدان را که از زمان حبس برادر (۵۸۹-۵۹۳ ق) برعهده داشت، به طور رسمی در دست می‌گیرد و تا حدود ۶۱۸ یا ۶۲۰ ق فرمانروای ثابت همدان باقی ماند. (همان: ۲۳۰) به دنبال این وقایع، اثیر نیز در دربار علاءالدوله خسروشاه جایگاه خاص خود را بازمی‌یابد و مدتی نیز به مدح او می‌پردازد. حوادث این دوره: در این هنگام زلزله‌ای در همدان رخ می‌دهد. اثیر در قصیده‌ای به توصیف می‌پردازد. زلزله‌ای که پس لرزه‌های مخرب آن دو هفته به طول انجامیده و خانه‌ها ویران و خون مردم به هدر رفته است:

نهیب زلزله و جنیش پیایی او چنان ز جایگه خود بیرده بود مرا
که شب زسیر ستاره خیال می‌کردم که چرخ را مگر از هم جدا شود اجزا
(همان: ۵)

اثیر در دوران به نسبت طولانی این دو علاءالدوله، گاهی شرایط اقتصادی و اجتماعی مناسبی داشت و گاهی اوقات روزگار بر وفق مرادش نمی‌گشت:

ای خداوندی که درمنشور عالم گیرعقل «خسرو پیروز جنگ» آمد زگردونت خطاب...
می‌شنیدم دی که بر من با یکی زابنای جنس بُرده بُد نوعی زشفقت خسرو گردون جناب
پس در اثنای سخن گفته فلان، یعنی ره‌ی از چه می‌دارد عروسان سخن را در نقاب؟
این سخن گر دیگری گفتی، جوابش بُد؛ ولی چون سؤال از خسرو آمد، مشکل است آن راجواب
(اومانی: ۱۱۴)

در اشعار و ابیات فراوان و متفاوتی به مدح اُمرا و حاکمان می‌پردازد؛ به طور نمونه در حین

مدح خسروشاه با مطلع:

نباشد من بگویم بی ریایی جهان را به زعدلت پیـشـوایی (همان: ۸۱)
شاعر در این قصیده پس از مدح خسروشاه، محبت‌های شاه را یاد می‌کند و از یادآوری
جایگاه ویژه‌ای که قبلاً او برای شاعر فراهم کرده بود اظهار خرسندی می‌نماید. اما در همین
قصیده از شرایط نامناسب فعلی اش برای حاکم شمه‌ای می‌گوید و سخن را به جایی
می‌رساند که می‌گوید: مدت یکسال است وقتی به دربار تو نزدیک می‌شوم، از نگاه و برخورد
نگهبانان وحشت می‌کنم و چه بسا اجازهٔ ورود و حضور در دربار حاکم را هم نیافته باشد:

بود سالی که من هر روز یک بار به درگاه تو آیم با ثنایی
چو بینم روی دربان تو از دور بیچم همچو ماری ز ازدهایی
(همان: ۸۲)

ظاهراً در همین ایام حکومت خسروشاه و دوران ناخرسندی اثیرالدین، خسروشاه او را به
حبس در روین دژ می‌اندازد و این امر منجر به سروده شدن حبسیه‌ای در قالب مدح این حاکم
می‌گردد:

ای ز بدو حال بوده لطف تو غمخوار من وی همیشه خاک درگاه تو استظهار من ...
حبس و اطلاق تو را مستلزم چون عقل و شرع بر ولای تو مسجل کرده اند اقرار من ...
گرچه چون تیرم به دور افکنده‌ای هرگز میاد بی زه مدحت زبان در کام چون سوفا من
ورچه بر روین دزم کرد آتش خشمت چو شمع بی رخت روشن مبدا چشم گوه‌ربار من ...
(همان: ۶۷-۶۸)

دشواری‌هایی که در دربار علاءالدوله آغاز شده بود، به همین منوال ادامه می‌یابد تا اینکه در
بین سالهای ۶۱۰ تا ۶۱۵ ق در پیچه‌ای از امید به رویش باز می‌شود. درباری به نسبت آرام می‌یابد
تا چند صباحی در خدمت ممدوحی دیگر که اهل شعر و ادب باشد، روزگار بگذراند. به همین
دلیل، چند سال قبل از حملهٔ ویرانگر مغول (۱۸ق) به دربار حاکم ایوه، شهاب الدین سلیمان‌شاه
پرچمی (م ۶۵۶ هـ) قدم می‌گذارد و به مداحی او می‌پردازد:

سپهر مرتبت و مکرمت شهاب الدین که جاه و قدر تو بخشد شکوه و اورنگم (همان: ۱۵۰)
رویداد حملهٔ مغول در قطعهٔ زیر مطرح است:

از این حیات چه حاصل کنون که از ره تیغ به زندگی همه با گور می‌برند پناه؟ (همان: ۱۵۸)

و در ادامهٔ همین شعر حادثهٔ مغول را این گونه تشریح می‌کند:

به حرث و نسل کسی را امید کی ماند
 که جان برَد به کران زین میان موج بلا
 مگر زدست شیاطین کفر جان ببری
 در آن دیار که روید ز خون خلق گیاه؟
 که همگان همه درخون همی کنند شناه؟...
 به یمن دولت و فر ملک سلیمان‌شاه
 (همان: ۱۵۸-۱۵۹)

و نیز در شعری دیگر، اصلی‌ترین دلیل کوچ خود از سرزمین و موطنش را کسب معاش و رفاه اجتماعی بیان می‌کند. اگر چه سرزمین مقصد برایش غریب است، اما آتشی در دلش شعله می‌کشد که او را همچون ستاره‌ای بی اختیار رو به راه آورده است. او مقصد (ایوه) را گلستان خطاب می‌کند. زیرا از تُنک پوشی و یک تو کسوتی و فقر و شرایط نامناسب گریزان است:

زان که از مسکن سوی غربت پریشان می‌روم
 آتش دل رشتهٔ جانم همی‌سوزد به شمع
 همچو اختر روبه راه آورده ام بی اختیار
 تا نپنداری که چون جان از تن وحشت فزای
 همچو اشک از دیده آبی آتش افشان می‌روم
 من چنین گریان به خود هر دم فروزان می‌روم
 آن چنان کیم می‌برد گردون گردان می‌روم
 زین ده ویران، پریشان یا پشیمان می‌روم
 (همان: ۵۲-۵۳)

شاعر در این دوره، مورد حمایت مالی سلیمان‌شاه و اطرافیانش قرار دارد. اما به دلیل شرایط نامناسبی که خود دربار حاکم دارد، کم کم توجه دربار از اثیر می‌کاهد و گلایه‌های شاعر آغاز می‌شود:

شها رها مکن آب روان طبع مرا
 مبر غذای عنایت ز جان من زنهارا!
 کرامت کرم از من مبر که من آنم
 بر تو خود سبب رأفت و عنایت من
 که سردباد مخالف بر او نهد زنجیر
 که من به لطف توأم زنده همچو طفل به شیر
 که در مریدی جاه تو گشت خواهم پیر
 حقوق خدمت ده ساله گیر و هیچ مگیر
 (همان: ۳۶)

نه تنها سلیمان‌شاه محبت‌های خود را از او دریغ کرد، بلکه حامی دیگرش، یعنی همسر سلیمان‌شاه که البته هیچ نامی از او در منابع موجود دیده نشد، عنایات خود را کمتر شامل حال شاعر می‌کند. البته بدگویی حاسدان و دشمنان موجود در دربار در این موضوع دخیل است. این بانوی ادب دوست، حمایت‌های خود را از او دریغ کرد و هرچه اثیر تلاش خود را جهت به دست آوردن دل ممدوحان به کار بست، راهی به جایی نبرد تا این که این گونه سرود:

ای نظیر تو در اندیشه چو تقدیر محال
 داده یزدان همه چیزیت مگر مثل و مثال...

ای ز احسان تو صحرای سخا میلامیل
روشن است آن که تو تا بودی و بادی پیوست
وی ز انعام تو دریای کرم مالا مال
خلق را فایده از جود تو بُد منصب و مال
رسم هر سالهٔ من بنده به پیشت پامال ...
لیکن امسال شده ست از لگد بخت حـرون

(همان: ۴۷)

دشمنی حاسدان و معاندان در دربار سلیمان‌شاه آنقدر در حق او زیاد شده که او را می‌رنجانند و شاید یکی از دلایل اصلی عدم توجهٔ ممدوحان به خود می‌داند؛ بنابراین به دنبال راه چاره‌ای می‌گردد. اما هیچ راهی جز مدح و اظهار خلوص نیت و بندگی نمی‌یابد:

سخن دشمن در حق ره‌ی چون ره یافت
آری آن جای که بلقیس و سلیمان باشند
که از آن نکته دل او چو دلم باد حزین
چاره نبود ز پیام آوری دیو لعین
همه بر سجدهٔ فرمانش نهادند جبین
لرزه بر جرم خور انداخت چو برماء معین
به حق دامن پاکت که نسیم رشکش
کز خلاف تو دلم پیش کسی دم نزده ست
ور زده ست آن نفسم باد دم باز پسین

(همان: ۷۲-۷۳)

و باز هم کم لطفی و عدم توجهٔ سلیمان‌شاه را چنین بیان می‌کند تا بلکه مورد عنایت قرار گیرد:

غزال کلک من آن است کز خرامش اوست
خلاف رسم خود از چیست کاین چنین کرمت
یکی تفقّد حال ره‌ی نفرموده؟
کز اوست دیدهٔ امید بنده نغنوده
بدین امید نشیب و فراز پیموده
بکشته تخم امید و هنوز ندروده
مگیر باز نم عاطفت از او که بود
مگر که وعدهٔ جودت خبر نمی‌دارد
طریق جود و مروّت سپر که ره‌ی
مگیر باز نم عاطفت از او که بود

(همان: ۷۵)

تلاشهای فراوان اثیر به نتیجه می‌نشیند و دل سلیمان‌شاه با او همسو می‌گردد و شاه، او را برای منصب و سمتی بر می‌گزیند. حکم را برایش صادر می‌کنند، اما باز هم حسادت دشمنان کار خود را می‌کند و هنوز جوهر قلم دبیر خشک نشده، سلیمان‌شاه حکم را باطل می‌گرداند و دردی بیش از درد پیش بر دل اثیر می‌گذارد. ناکامی او از کسب جایگاه درباری باز هم ادامه می‌یابد و او را گله مندتر از پیش می‌گرداند:

خدا یگانا! موجب چه شد که رو بر تافت
عنایتت ز دعاگوی دولت تو اثیر؟

زبس که همّت عالیت با فلک بنشست
 شد از جوار تو با چرخ عاقبت ظاهر
 ولی تو چون فلک سفله نیستی حاشا!
 خلل قصور من آورد در عمل ورنه
 ز خوی او پیذیرفت اندکی تأثیر
 که زابتدای عطا نقص و انتها تغییر
 که داده بازستانی و کم خوری تشویر
 به قول تو نتوان کرد نسبت تقصیر

(همان: ۳۵)

بدگویی حاسدان و اوضاع نابسامان تا جایی ادامه پیدا می‌کند که او مجبور به سرودن سوگندنامه‌ای می‌شود تا بی گناهی خود را بدین طریق اثبات کند. زیرا از نظر اجتماعی دیگر هیچ منزلتی ندارد و سخن او در نزد شاه بی بهاست و شرایط معیشتی دشواری را پشت سر می‌گذارد. اثیر در این ترکیب بند به طور کامل از دشمنی حاسدان و جفای آنان آزرده است:

خبث خصمان که مرا موجب درد سر شد
 به وجودی که به کس نیست دوامش یعنی
 نیست آن را به جز از صبر دوایی دیگر...
 به خدایی که جز او نیست خدایی دیگر

(همان: ۹۵)

کآنچه اندر حق من زمرهٔ خصمان گفتند
 ویژهٔ افتیری و خالص بهتان گفتند (همان: ۹۵)
 این بدی شرایط زندگی و دور ماندن او از دربار، فقر و درویشی را برای او به ارمان آورده و کار او را به جایی می‌رساند که او را وادار به سرودن قصایدی می‌کند که در آنها از نابسامانی روزگار شکوه سرداده و از صاحبان امر درخواست چیزهایی مانند گندم و آتش و خانه می‌کند و این سه کلمه را به عنوان ردیف در سه قصیده با مطلع بیت های زیر قرار می‌دهد:

جبّذا! در وسط فصل زمستان آتش
 که بود فصل زمستان چو گلستان آتش (همان: ۴۵)
 دلم چون جو شد از تیمار گندم
 ندانم تا چه سازم چار گندم (همان: ۶۴)
 زهی جلال تو را اوج آسمان خانه
 مکان قدر تو را گشته لامکان خانه (همان: ۷۵)

شاعر دیگر ناامید شده، دنبال کسی می‌گردد تا سخنش در مزاج او خوش آید و حضور حاسدان، دیگر او را نرنجانند و حداقل به او پایگاهی مناسب عطا کند و از پاداش امیران و بزرگان بهره مند سازد. بنابراین به مدح رجال دربار خوارزمشاه روی می‌آورد و سلطان محمد خوارزمشاه (حکومت ۵۹۶-۶۱۷ هـ ق)، سلطان جلال الدین (حکومت ۶۱۷-۶۲۸ هـ ق) و نجیب الدین، وزیر سلطان محمد را مدح می‌کند:

دستور سخاپیشه نجیب الدین کز جود
 در جنب کف کان کرمش، بحر شمر شد (همان: ۲۱)
 صدر دین پرور نجیب الدین جهان جود و جاه
 ای طراز دور اهل مکرمت ایام تو! (همان: ۱۵۸)

این شرایط نابسامان اثیرالدین در دستگاه سلیمان‌شاه تا پیش از ازدواج جلال الدین خوارزمشاه در حدود سال ۶۲۲ ق با خواهر سلیمان‌شاه ادامه پیدا کرد. در نتیجه این وصلت، جلال الدین با وساطت خلیفه عباسی به سلیمان‌شاه استقلال حکومتی بخشید و اتحاد کوتاه مدتی میان خلیفه، سلیمان‌شاه و جلال الدین در مقابل مغولان ایجاد شد (نک: نسوی، ۱۹۵۳م: صص ۱۹۹ و ۲۰۱) و همین موضوع سبب شد تا اثیر جایگاه مناسبتری را برای خود بجوید و از هدایای شاهانه بهره مند شود. در قصیده زیر به مدح وزیر اعظم خواجه شرف الملک علی ابن ابوالقاسم، وزیر جلال الدین خوارزمشاه (م ۶۲۸ هـ. ق) پرداخته است:

خدا یگان وزیران مشرق و مغرب که شد به چشم سخا دخل دهر مختصرش
سخن به حدکرمهای او چگونه رسد که دید چشم خرد هر زمان کریم ترش؟
(همان: ۴۳)

و در مدح خواجه شرف الدین (م حدود ۶۳۰ هـ. ق) نیز قطعه‌ای با مطلع زیر سروده:
کان کرم و جان مروّت شرف الدین کامداد نسیم نفست جان جهان شد (همان: ۱۲۵)
اثیر در حالی به مدح شرف الدین پرداخته که عظاملک جوینی در پایان مجلد دوم تاریخش، حدود بیست صفحه را به ذمّه و هجو همین شرف الدین که او را «شرفی الدین» لقب داده، اختصاص می‌دهد. (نک: جوینی، ۱۳۸۵: ۵۶۶-۵۸۴).

پس از این حوادث، او همچنان در خدمت سلیمان‌شاه و دربار ایشان می‌ماند و به مدح سلیمان‌شاه و حامیان او می‌پردازد. در قصیده‌ای به توصیف شهر بغداد و مدح خلیفه المستنصر بالله (حکومت ۶۲۳ تا ۶۴۰ هـ. ق) و وزیر او ابوالزهر نصیرالدین محمد بن الناقد (۵۷۱-۶۴۳ هـ. ق) می‌پردازد و بغداد را به خوبی توصیف می‌کند:

گر تو خواهی که جهان جمله به یک جا بینی و آن جهان را همه در عیش مهنّا بینی
همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد وانگهی چون فلکش گردبرآ، تا بینی
زانجم شمع و مه مشعل و ناهید چراغ به شب تار در او ذره هویدا بینی...
چرخ ملک و فلک دولت مستنصر شد زان چو اقبال وی اش ثابت و برج بینی
ظاهر و باطن حق ناصر دین مستنصر که رخ و راش چو خورشید دل آرا بینی...
آفتاب فلک ملک نصیرالدین آن که جهان را به رخ و راش توّلّا بینی

(همان: ۷۹-۸۰)

اما پس از سقوط سلسلهٔ خوارزمشاهیان، دورهٔ دیگری از زندگی اثیر آغاز می‌شود. اگر چه او همچنان در دربار سلیمان‌شاه حضور دارد و به مدح می‌پردازد، اما در این میان به مدح اتابکان لر کوچک محلی نیز می‌پردازد؛ از جمله پادشاهان شرف‌الدین ابوبکر و عزالدین گرشاسف (اذکایی، ۱۳۶۷: ۶۳) که البته هر دو شوهر ملکه خاتون یعنی خواهر سلیمان‌شاه نیز هستند:

کان کرم وجان مروّت شرف‌الدین کامداد نسیم نفست جان جهان شد (اومانی: ۱۲۵)
فروغ زبدهٔ معنی ستوده عزالدین که نفس ناطقه لفظ تو را گهر خواند (همان: ۱۲۶)

اثیر، سرانجام در حدود سال ۶۳۷ یا ۶۴۰ به دربار حسام‌الدین خلیل (م ۶۴۰-۶۴۳) می‌پیوندد و تا آخر عمر در دربار اتابکان لر کوچک می‌ماند. این موضوع ادامه پیدا می‌کند تا جایی که بین سلیمان‌شاه و حسام‌الدین خلیل جنگی درمی‌گیرد. تاریخ دقیق اولین جدال آنها که منجر به شکست سلیمان‌شاه و فرار او به بغداد می‌شود، مشخص نیست. اما آخرین جنگ آنها که یک سال بعد اتفاق افتاد و حسام‌الدین به دست سلیمان‌شاه کشته شد، در منابع با اندکی تفاوت ۶۴۰ تا ۶۴۳ قق نوشته شده است. (ک: تاریخ گزیده، ۱۳۶۲: ۵۵۷ و اذکایی، ۱۳۶۷: ۶۳) اما تاریخ تقریبی پیوستن اثیر به دستگاه حسام‌الدین را خود شاعر در شعری بیان می‌کند؛ بدین ترتیب که اثیرالدین حداقل دو سال قبل از پیروزی حسام‌الدین در خدمت ایشان بوده به تقریب سال ۶۳۷ تا ۶۴۰ ق:

الحق بر آنچه دست و دل شه‌ریار کرد زبید هزار جان مقدّس نثار کرد
گردون نشان نداد از این گونه دستبرد گیتی ندید هرگز از این گونه کارکرد
دورسپهریاد ندارد به عمر خویش با دشمن آن چه دولت این شه‌ریار کرد
(همان: ۲۸-۲۹)

دیگر ممدوحان

غیر از ممدوحان اصلی مانند علاءالدوله‌ها و سلیمان‌شاه و دیگر افرادی که در ذکر احوال اثیرالدین آمد، او به مدح افرادی دیگر نیز پرداخته که به دلیل اهمیّت کمترشان، در ذیل، فهرست وار به آنان اشاره می‌شود:

- اوحدالدین ابوالعشایر بن کافی ظفر همدانی: در دو شعر مدح شده.

- زین‌الدین سهروردی: چهار بار مدح شده.

- کمال الدین مستوفی وزیر سلیمان‌شاه: یک بار مدح شده.
- بدر الدین مسعود (م ۶۵۸ق)، برادر حسام الدین خلیل: یک بار مدح شده است.
- نظام الملک صدر الدین مسعود بن علی هروی (م ۵۹۶ هـ. ق)، وزیر شافعی مذهب سلطان تکش خوارزمشاه بود و ناصرالدین نظام الملک محمدابن صالح (م ۶۱۸ق) که دومین وزیر سلطان محمد خوارزمشاه بود. اثیر یک بار به مدح شخصی به نام «نظام» در دیوانش پرداخته که می‌تواند یکی از این دو تن باشد.
- شرف الملک فخرالدین علی ابن ابوالقاسم الجندی (م ۶۲۸ هـ. ق) وزیر خائن و ظالمی که به دلیل قحط الرجال به وزارت اعظم خوارزمشاه رسید در دیوان اثیر یک بار مدح شده است.
- تاج الدین علی کریم الشرق (م ۶۳۴ق)، وزیر غیاث الدین پیرشاه بود که یک بار مدح شده است.
- امیر نورالدین از منشیان جلال الدین خوارزمشاه بود و یک بار مدح شده است.
- مظفرالدین ازبک بن محمد (حکومت ۶۰۷-۶۲۲ق)، او مدتی کوتاه به امر تکش خوارزمشاه، حاکم همدان بود و یک بار مدح شده است.
- مجیر الدین وزیر اتابک ازبک ابن محمد که یک بار مدح شده است.
- ابوالقاسم ربیب الدین، هارون ابن علی ابن ظفر دندان (م ۶۲۴) که سعدالدین وراوینی مرزبان نامه را به نام او نوشته است. او یک بار مدح شده است.
- ابوجعفر منصور ابن محمد الظاهر، المستنصر بالله (حکومت ۶۲۳-۶۴۰ق)، اثیر یک بار او را مدح کرده است.
- ابوالقاسم عزالدین مرتضی یحیی ابن ابی الفضل محمد شریف المرتضی کبیر (م ۵۹۲)، اثیر یک بار او را مدح کرده است.
- صفی الدین ابوالبرکات عبدالله صاعدی فراوی (زنده در ۵۹۹ق)، اثیر یک بار به مدح او پرداخته است.
- عضد الدین عمادالاسلام، حسن بن عبدالصمد خجندی (م ۶۳۵ق) از رؤسای آل خجند و از ممدوحان کمال الدین اسماعیل است. اثیر یک بار او را مدح کرده است.
- شهاب الدین تره دوغ از دوستان اثیر بود. در دیوان اثیر پنج شعر وجود دارد که شهاب الدین مدح شده است.
- عزالدین محمد از وزرای دربار خسروشاه بود و اثیر یک بار او را مدح کرده است.
- خواجه بدر الدین محرر که از وزرا محسوب می‌شد و اثیر یک بار او را مدح کرده است.

– مجد الدین نسفی محرّر، از وزیرانی است که اثیر دوبار او را مدح کرده و جواب نگرفته و در نوبت سوم به هجو او پرداخته است.

همسر و فرزند

در هیچ جای دیوان شاعر، نامی از همسر و فرزندش به میان نیامده و تذکرها و منابع مختلف نیز بدان اشاره‌ای نداشته‌اند. اما در دیوان او قصیده‌ای وجود دارد که محتوای آن مرثیه‌ای در سوگ معشوق است:

دوش از هجر تو بر جان و دل من آن بود که در آن زندگی و مرگ مرا یکسان بود (همان: ۳۳)

همچنین گویا در یک غزل و یک رباعی در دیوانش به مرگ فرزند خود اشاره کرده است:

چون غنچه لبش باز بخندید تمام در خواب شد این زمانه نادیده تمام
چون نرگس ناشکفته نگذاشت فلک کان غنچه گل باز کند دیده تمام

(همان: ۱۸۴)

پشتم ز گوی چرخ چو چوگان خمیده شد وز نشتر فراق روانم خلیده شد (همان: ۱۱۰)

مذهب

محتویات دیوان اثیر به گونه‌ای است که هیچ گونه مطلبی مبنی بر مذهب او در آن مشاهده نمی‌شود. منابع تاریخی و ادبی نیز به دین و مذهب او اشاره‌ای نداشته‌اند. اما مسلماً او مسلمان بوده است و بر آیین اهل سنت و تنها شاهد ما بیتی است از یک قطعه که احترام خود را به خلیفهٔ اول و دوم نشان داده است:

تو نه ای لایق این شغل و نه این شغل به تو بخت اگر جای تو خود بر فلک هفتم کرد
تو سرآمد شده ای خوش دل از آنی که جهان کف بی فایده راتاج سر قلمز کرد
علی تفرشی آن دشمن بویکر و عمر که ز دل دوستی شرع محمد گم کرد
از خدا خیر میناد و نبیند هرگز در گناهی همه این بد که تو را مردم کرد

(اومانی، ۱۰۰۸: ۴۲)

استادان

خود شاعر در ابیات دیوانش اشاره‌ای به استاد و یا اساتیدش نداشته اما در حاشیهٔ نسخهٔ دیوانش

به خط نستعلیق جملاتی نوشته شده که حاکی از شاگردی او در محضر خواجه نصیرالدین توسی است بدین شرح: «اثیرالدین اومانی، اسم شریفش عبدالله، مولدش همدان در خدمت خواجه نصیرالدین توسی رحمه الله علیه کسب کمال نموده و از آن چشمهٔ زلال آب معرفت نوشیده است. از فضایل عصر خود بوده.» ظاهراً صاحبان مجمع الفصحاء و تذکره الشعراء به متن استناد کرده و او را شاگرد خواجه معرفی کرده اند. (نک: هدایت، ۱۳۸۲: ۳۸۷ و دولتشاه، ۱۳۸۲: ۱۷۲) اما احتمال دیگر در انتساب شاگردی او به خواجه نصیر به دلیل شعری است که اثیرالدین در توصیف شهر بغداد سروده و در آن به مدح شخصی به نام «نصیرالدین» پرداخته است. اما منابع مذکور، بدون دقت و تأمل در این دو بیت، گمان کرده اند که آن شخص، خواجه نصیرالدین توسی است؛ حال آنکه اثیر به مدح نصیرالدین محمد بن ناقد (۵۷۱-۶۴۳ هـ.ق)، وزیر مستنصر عباسی، پرداخته است:

روزی خلق جهانی شده مجرا بینی
روزیک کلک همایون وزیر است کز او
که جهان را به رخ و راش تولا بینی
آفتاب فلک ملک نصیر الدین آن
(اومانی، ۱۰۲۰: ۸۱)

مرحوم صفا نیز احتمال شاگردی او را نزد خواجه نصیر با ذکر دلایلی تاریخی رد می‌کند.^۱

آثار

نسخهٔ اساس دیوان اثیرالدین اومانی - منبع کار نگارنده - بالغ بر ۴۰۰۰ بیت را شامل می‌شود. اما صاحب مجمع الفصحاء تعداد ابیات را قریب به پنج هزار بیت می‌داند. (نک: هدایت، ۱۳۸۲: ۳۸۷) این دیوان حاوی ۴۶ قصیده، ۷ ترکیب بند، ۸ غزل، ۸۹ قطعه و ۳۰ رباعی است.

مسافرت‌ها

به گزارش بیهتا و با استناد به اشعار دیوان اثیر، او سفرهایی به شهرهای مختلف از جمله بغداد، اصفهان، مشکان، رودراور و گریت داشته است:

بغداد:

ولیک از جهت دفع فضله در بغداد
مهمتر از همه جایی است ای فلان! خانه (همان: ۷۶)

صحت و امن و کفایت به جهان بغداد است
 همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد
 زان که این هر سه دراو جمع به یک جا بینی
 وانگهی چون فلکش گرد برآ تا بینی
 (همان: ۷۹)

اصفهان:

من ز انعام وافرت گویی
 در بهشتم نه در سپاهانم (همان: ۱۴۸)

مشکان و رودراور^{۱۱}:

یک تن از رودراور و مشکان
 در حصول غرض نشد یارم (همان: ۵۰)

گریت^{۱۲}:

شه صفدر به قلب دی چو فرمود
 شدن سوی گریت از گرد راهم (همان: ۱۵۲)

شاعران هم دوره

۱- کمال الدین اسماعیل اصفهانی: خلاق المعانی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، آخرین قصیده سرای بزرگ ایران در اواخر حملهٔ مغول است که در گیر و دار هجومها و قتل عامهای آن قوم خونخوار از بین رفت. وی نیز مانند پدر، روزگار را در مدح گذرانیده است. او به استادی و مهارت در آوردن معانی دقیق شهرت وافر دارد و اعتقاد ناقدان سخن بدو تا حدی است که او را بر پدرش ترجیح نهاده و خلاق المعانی لقب داده اند. (صفا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۷-۳۲۸)

اثیر با کمال الدین روابط دوستانه‌ای داشته و در قطعه‌ای او را ستوده است.
 جهان و جان معانی خدیو کشور فضل
 که فخر جان جهان شد تو را ثنا کردن (همان: ۱۵۵)

کمال الدین نیز در جواب او را در قطعه‌ای ستوده است:

اثیر دین را رسمی است بر زبان قلم
 به نوک کلک گهر را جگر همی سفتن
 پیام روح قدس دم به دم ادا کردن
 به کام صیت مجارات با صبا کردن
 (کمال الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۳۹۱)

هنگامی که در سال ۶۳۵ ه. ق. کمال الدین در اصفهان به قتل رسید او این گونه سرود:
 جهان جان کمال الدین اسماعیل
 شنیدم دی که ناگهان فرو شد

دریغ آن شمع روشن دل که ناگاه به باد درد بی درمان فرو شد

(اومانی، ۱۰۲۰: ۱۳۲)

۲- رفیع لبنانی از شاعران مشهور اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم و شاعر هم دورهٔ اثیر است. اما در دیوان اثیر هیچ اشاره‌ای مبنی بر ارتباط این دو با هم وجود ندارد. اما ذبیح الله صفا به نقل از دولتشاه می‌گوید که اثیر اومانی اوصاف سخنوری او را بسیار به نظم درآورد. (صفا، ۱۳۸۷، ج ۳: ۴۰۱)

هجو

اثیر شاعری هجا گو نیست و در دیوان او این موضوع اندک است. ولی هنگامی که با بخل، خلف وعده و بی عدالتی روبه رو شده، راهی جز هجو را برای تسکین خود نیافته است:

- سیف الدین رستم: یک بار هجو شده است.

رستم که چو میمونک افسرده گلوست کوریش کمینه عیب و کمتر آهوست
شاید که جز آب از او نخوردم چیزی کز دیدهٔ کور اندکی آب نکوست

(اومانی، ۱۰۲۰: ۱۸۲)

- مجدالدین نسفی محرر: یک بار هجو شده است.

جو خواستم از خری خسیسی کاندر همه عمر جو نبودش
نا بوده چو داس، خوشه هرگز یک دانه مگر به خود درودش
بوالمجدک رشکن آن که از رشک صد خوشه توان ز سر درودش
از بسیاری که ژاژ خایید دندان همه در دهن بسودش

(همان: ۱۴۵)

- شرف الدین علی بن فضل تفرشی: یک بار هجو شده است.

علی تفرشی آن دشمن بوبکر و عمر که ز دل دوستی شرع محمد گم کرد
از خدا خیر مبیناد و نبیند هرگز در گناش همه این بد که تو را مردم کرد

(اومانی، ۱۰۰۸: ۴۲)

- قاضی مجدالدین طویل: یک بار هجو شده است.

نه از آن داشت قضا مرگ وی اندر تأخیر که برید اجلش می بنماید تعجیل

لیک در تیه ضلالت نه چنان گم گشته ست که به صد سال برد ره به سرش عزراییل
(اومانی، ۱۰۲۰: ۱۴۷)

- اسعد/طیان شاعر: یک بار هجو شده است.

ز دست اسعد شاعر مرا خود نمی پرسی که آخر در چه حالی
گران جانی که همچون کوه اندوه نمی ماند مرا یک لحظه خالی
به شکل سنده ای می ماند از دور که بر رو پاره ای قیرش بمالی
(همان: ۱۷۱)

- جمال الدین علی مستوفی تفرشی عراقی: یک بار هجو شده است.

صدر پی شوم جمال علی ای از دم سرد کرده با خلق خدا آن چه دم کژدم کرد
زآفرینش تو جز این بهره چه داری آخر؟ که طبیعت سم تو ناخن و ریشتم دم کرد
(اومانی، ۱۰۰۸: ۴۲)

- تاج الدین منعم: یک بار هجو شده است.

من چه گویم که تاج بی رحمت چند زحمت بداد از این بارم؟
اندر این چند گه که موسم دی کرده با دیو بود در غارم
یک تن از رودراور و مشکان در حصول غرض نشد یارم
(همان، ۱۰۲۰: ۵۰)

- نظام الدین: یک بار هجو شده است.

نظام الدین تورا وصفی است در بخل بگویم گرچه از من خشمت آید
به بخل اندر چو سوزن تنگ چشمی که تایی ریسمان در چشمت آید
(همان: ۱۲۹)

آشنایی‌های علمی اثیر

چنان که از دیوان اثیر بر می‌آید، او با علوم رایج روزگار خود و اصطلاحات آنها نیز آشنا بوده و از آن در جهت کمال شعر خود استفاده کرده است. این اصطلاحات شامل علومی چون: پزشکی، نجوم، ریاضی، حکمت طبیعی، علوم ادبی، زبان عربی و ... است:

پزشکی:

که برآمد مرا به سر صفرا
به نوک نیزه رگ خصم از آن ز نند شهان
هم از تف جگر سوخته چو مجمر عود
قضا میان من و درد معده عقدی بست
بس که دادی تو لوزه ناهارم (اومانی، ۱۰۲۰: ۵۰)
که صحت بدن مملکت در آن باشد (همان: ۲۵)
به درد معده بسی شد کنون که معدوم
طیب از آن همه جلاب داد و معقودم
(همان: ۱۵۳)
که معتدل شود اکنون مزاج نشو و نوا (همان: ۱)
رسوب قطره زقاروره هوا بنمود

نجوم:

از پی کسب شرف با جرم خورشید از اسد
تا پس از سالی به کام دل گرفتت در کنار
زی سفر رفتی ز کاخ خسرو گردون فنا
شهریار شیر دل همچون اسد خورشید را
جرم قمر ز مکمن عقرب چو درگذشت
خصمان شدند جمع چو پروین تیغ شان
(همان: ۹)
گردون روانه کرد ز سیاره قافله (همان: ۷۳)
پرکنده شان بنات وش و نغش وار کرد (همان: ۳۰)
که در مقابله مریخ و زهره زهر (همان: ۱)
به هم شکفته گل سرخ ونسترن چونان

ریاضی:

روز و شب گرد نقطهٔ دهنش
زانکه اندر پی هر قسمت او ضربی بود
گشته سرگشته همچو پرگارم (همان: ۴۸)
کور و کر شد بتر از جذر اصم برزگرش (همان: ۱۴۴)
چه حاصل است مرا خواند بر تو طوماری (همان: ۱۸۱)
زین بُد که ورا دایرهٔ عقل مقرر شد (همان: ۲۲)
تو همچو جذر اصم چون سخن نبوش نه ای
چون لطف تو محسوس نشد نقطهٔ موهوم

حکمت طبیعی:

همیشه تا سه موالید مختلف زاینند
جهان داند که چون عقل مجرد
زان چو شمع نظر افتاد بر آتش که بود
فروغ دیدهٔ معنی ستوده عزالدین
ز شوق حالشان چرخ خرقه خرق کند
ز اجتماع چهار امهات و هفت آبا (همان: ۴)
تو هرگز کار نازیبا نکردی (همان: ۱۷۰)
کشف حق در نظر موسی عمران آتش (همان: ۴۶)
که نفس ناطقه لفظ تو را گهر خواند (همان: ۱۲۶)
اگرچه خرق در اشکال چرخ دور از راست (همان: ۱۳)

ادب عربی:

در آثار اومانی اشارات و تلمیحات عربی توان دید و علی القاعده چون دیگر معاصران خویش از زبان و ادب عربی بی بهره نبوده است.

دگر بار از نسیم نوبهاری هوا خواهد نمودن مشکباری

که در آن از بیت عربی تضمین می‌کند:

سحرگه با صبا بویش همی گفت
تمتّع من شمیم عرارِ نجدِ
به زیر لب که‌ای باد بهاری
فما بعد العشیة من عراری
«یغوص البحر من طلب اللآلی»
دُر از دریای دستت جوید آری

(همان: ۹۱-۹۲)

تربیت باید سخن را زان که دست تربیت
گفته‌اند «لاصل لا یخطی» مگر زین روی شد
خاک را مردم کند «والله اعلم بالصواب» (همان: ۱۱۵)
پست در زیر لگد کوب سم اسبت خطا (همان: ۹)

در گذشت ائیر

دربارهٔ مرگ وی داستانی افسانه مانند در هفت اقلیم ذکر شده است:

«ائیر در اواخر ایام زندگی از قاضی همدان که موسوم و ملقب به مجدالدین طویل بود، برنجید و این قطعه را در هجو او منظوم گردانید:

نه از آن داشت قضا مرگ وی اندر تأخیر
لیک در تیه ضلالت نه چنان گم گشته
که برید اجلش می‌نماید تعجیل
که به صدسال برد ره به سرش عزراییل

(همان: ۱۴۷)

و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود، تأثیر کرده، چهل نوبت سورهٔ انعام خواند و بر ائیرالدین نفرین کرد و هم در آن نزدیکی به تیر بیداد چرخ درگذشت. (رازی، بی تا، ج ۲: ۵۵۶)

اما با توجه به اشعار دیوان و قطعه‌ای که در هجو قاضی مجدالدین طویل آمده است با مطلع:
ای دل ودست تو اجمال کرم را تفصیل!
کف کان بخش تو تنزیل سخا را تأویل!

(اومانی: ۱۰۰۸: ۳۶، اومانی، ۱۰۱۹: ۲۰)

ائیرالدین به این دلیل به هجو او می‌پردازد که قاضی را در حفظ مدرسه و از دست رفتن رونق و اعتبار آن بی‌تقصیر نمی‌داند و حتی قاضی را به بد دینی و مذهب اسماعیلی متهم

می‌گرداند و خواستار مرگ او می‌شود.

به هر ترتیب، در هیچیک از منابع، تاریخ دقیق وفات اثیر ذکر نشده است. اما تذکره نویسان تواریخ زیر را به طور تقریبی بیان داشته اند:

۱- ریحانه الادب ۶۰۶ق را ذکر می‌کند که البته مردود به نظر می‌رسد (مدرّس، ۱۳۷۴، ج: ۱، ص: ۷۵)

۲- مجمع الفصحا و تشکده سال ۶۵۶ را ذکر کرده اند (هدایت، ج: ۱، ص: ۳۸۷، آذر، ۱۳۷۸، ص: ۸۰)

۳- دکتر ذبیح الله صفا دو تاریخ ۶۵۵ و ۶۶۵ را معتبر می‌داند (صفا، ۱۳۷۸، ج: ۳، ص: ۳۹۴).

نتیجه‌گیری

زندگی اثیرالدین اومانی به دلایل مختلفی در پردهٔ اختفا مانده و شهرت نیافتن او را دلایلی است که عبارتند از: حضور او در دورهٔ بزرگان ادبی چون: انوری، خاقانی، نظامی، سعدی و ...، ماندن در دربار سلاطین کوچک، انجام ندادن مسافرت‌های تأثیرگذار به استثنای سفر به بغداد و اصفهان، روی آوردن شاعر از علاءالدوله‌ها به پرچمیان و اتابکان لر کوچک و خوارزمشاهیان، مدّاحی صرف او در دوره‌ای که بیشتر شاعران به عرفان و ادب تعلیمی روی آورده اند و ...

اثیرالدین اومانی که در جوانی خود به شاعری روی می‌آورد، دربار حاکمان و سلاطین مختلف را درک کرده، اما به دلیل فقر و نیاز شدید مادّی، حسادت اطرافیان، اوضاع ناپایدار و نابسامان سیاسی و اجتماعی روزگار خود و دلایلی از این قبیل نتوانسته است به جز مدح، شیوه‌های دیگر در پیش گیرد و بدین ترتیب جان خود را حفظ کرده و نتوانسته است توشه‌ای برای زندگی خود فراهم کند. در این اثنا، گاه نیز کار او به زجر و حبس انجامیده و او را به هجو واداشته است.

یادداشتها:

1. Biography

2. Kaufman

عنايت ز دعاگوی دولت تو اثیر(اومانی، ۱۰۲۰: ۳۵)
تا مقیم درگهت شد داعی دولت اثیر(همان: ۱۴۲)
رسیده ام به کمال و گذشته ام ز اثیر(همان: ۳۷)
به ثنای تو جمله اشعارم(همان: ۵۲)
در لطف هیچ طبع و رای اثیر نیست(همان: ۱۱۹)
که در حمایت این آستانه می‌ماند(همان: ۱۳۰)

۳. خدایگاناموجب چه شد که روی بتافت
آسمان جاها به طبع و دل کنون شد سالها
منم که بهره ندارم زگیتی ار چه به شعر
باد پیوسته همچو بنده اثیر
لیکن ز روی عقل تو دانی که درجهان
جهان پناها داعی دولت تو اثیر

۴. تذکره دولتشاه(قرن ۹هـ ق)، مجمع الفصحا(قرن ۱۳هـ ق)، تشکدهٔ آذر(قرن ۱۲هـ ق)

۵. روستای اومان در منابع کهن از قراءناحیه اعلم در نزدیکی درگزین درهمدان بزرگ بوده (تاریخ گزیده، ۱۳۶۲: ۷۱۵، نزهة القلوب، ۱۳۶۲: ۸۰، حبیب السیر، ۱۳۶۲: ۱۰۶، هفت اقلیم، بی تا، ج ۲: ۵۵۶، عرفات العاشقین، ۱۳۸۹: ۲۴۴)
۶. علاءالدوله امیر سید فخرالدین مرتضی کبیرعربشاه (حکومت ۵۵۶-۵۸۴ق) مقتدرترین علاءالدوله همدان بوده که در دوره ریاستش همدان از نظر نظامی و سیاسی اهمیت بسیاری می‌یابد و پایتخت سلجوقیان عراق می‌شود. عربشاه با درایتی ویژه در تنازعات میان سلاجقه عراق و اتابکان آذربایجان با سیاست‌های موثر کاری می‌کند که هر دو حکومت به او نیازمند باشند و حتی در مواقعی بدون وابستگی به آنها به حکومت مستقل پرداخته است. علاوه بر این، وی در این دوره در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی نقش مهمی را ایفا کرده است. اما این روزگار خوش دیری نپایید و وی در سرانجامی تلخ به دست طغرل سلجوقی در سال ۵۸۴ق به قتل رسید (اذکابی، ۱۳۶۷: ۲۰۵)
۷. امیر سید فخرالدین مرتضی کبیر عربشاه (حکومت ۵۵۶-۵۸۴ق)، امیر سید مجد الدین همایون شاه (حکومت ۵۸۴-۵۹۳ق)، عزالدین خسروشاه (حکومت ۵۸۹-۵۹۳ق)
۸. ابن علاء الدوله حامی شاعرانی چون خاقانی واثیر اخسیکتی نیز بوده است.
۹. ابن زلزله به استناد منابع متفاوت در تاریخ‌های گوناگونی رخ داده است: ۱- سال ۵۹۰ق (الکامل، ج ۱۲: ۱۱۰) ۲- سال ۵۹۷ق (الکامل، ج ۱۲: ۱۷۰-۱۷۱)، تاریخ الخلفاء، ۱۹۹۹ م (۳۹۳)
۱۰. دلایل ۱- خواجه نصیر قبل از تسخیر قلعه‌های اسماعیلی به دست هولاکوخان (۶۵۴ هجری) در خدمت اسماعیلیان بود و پیش از آن در طوس بود و فرصت ایجاد درس در غرب را نداشت و قرآینی در اشعار اثیر دال بر مسافرتش به شرق وجود ندارد. ۲- اثیر به مدح حسام الدین خلیل بن بدر از سلاطین لر کوچک مقتول به سال ۶۴۰ بود و این تاریخ چهارده سال بر فتح قلاع اسماعیلیه و شانزده سال بفتح بغداد و هفده سال بر ایجاد حوزه درس خواجه نصیر در مراغه مقدم بوده است. ۳- از دیگر ممدوحان اثیرالدین یکی شهاب الدین سلیمان‌شاه ایوایی رئیس قبیله ایوایی بود که پیش از فتح بغداد (۶۵۶ه) از امرای مستعصم شمرده می‌شد و از جمله فرماندهان مرکز خلافت بود و خود و پسرش بعد از غلبه هولاکو بر آن شهر در سال ۶۵۶ کشته شدند. اثیر این امیران شجاع را در اشعارش بسیار مدح کرده و در برخی از قصایدش به طول اقامتش در نزد وی اشاره کرده و این هنگامی بود که به بغداد رفت و آمد می‌کرد و به خدمت سلیمان‌شاه می‌رسید: خدایگانا سالها شد که هست رهی / چو آستان فروتن مقیم این درگاه / سوی مشام دل و جانم از چه می‌نرسد / نسیم لطف تو اکنون خلاف دیگرگاه. در قصیده دیگری از رفت و آمدش به بغداد و نیافتن خانه سخن رانده است:
- جهان فضل‌م اگر نیست خانه ام شاید از آن که نیست جهان را به جز جهان خانه
ز بی وثاقی و بی خانگی همی باشم گهی به مسجد و گاهی به میهمان خانه...
- بنابراین، محقق می‌شود که اثیر پیش از فتح بغداد چند بار به آن شهر رفته و گاهی تا یک سال در آنجا سکونت داشته است. پس نشان می‌دهد شهرت شاعری اش به سالها قبل از فتح بغداد (۶۵۶ه) که مصادف با دومین سال خروج خواجه نصیر از قلاع اسماعیلیه است، صورت گرفته و او در آغاز فعالیت علمی خواجه نصیر در مغرب و شمال ایران مردی کامل و شاعری تمام سخن بوده نه مردی تازه کار. ۴- توجه به قصیده زیرمی‌تواند حاکی از یک خونریزی سخت که شاید هجوم مغولان از سال ۶۱۶هق به بعد و یا حمله آن قوم به همدان و به احتمال قوی

حمله به بغداد در سال ۶۵۶ و برانداختن خلافت عباسی و قتل مستعصم و ممدوح او سلیمان‌شاه در آن واقعه بوده باشد. در این قصیده، اثر از حشمت ایمان، حرمت اسلام و شرع پیامبر که دستخوش کفار شده بود و بر روزی مصیبت بار و بر عزایی سخت ندبه می‌کند:

از این حیات چه حاصل کنون که از دم تیغ
به زندگی همه با گور می‌برند پناه
که جان برد به کران زین میان موج بلا
که همگان همه در خون هم کنند شنا
دریغ حشمت ایمان و حرمت اسلام
دریغ شرع پیامبر دریغ دین اله

اگر این ابیات به قتل و غارت مغول در عموم بلاد و همدان باشد، زمان شاعری اثر با آغاز حملهٔ مغول یعنی جوانی خواجه نصیر (متولد ۵۹۷هـ) مصادف است و اگر اشاره به فتح بغداد برافتادن خلافت آل عباس و شکست در کار دولت اسلام بدانیم، نشان از این است که اثر بعد از سال ۶۵۶ در گذشته و یا از آخرین اشعار او محسوب می‌شود و دیگر از شگردی او مدّت زیادی گذشته است. ۵- کمال الدین اسماعیل در سال ۶۳۵ در گذشته. همان طور که دیده ایم با اثر روابط دوستانه داشته اند و در یکی از قطعات او را به سخنوری ستوده است. غیر ممکن است که کسی پیش از فوت کمال الدین اسماعیل، یعنی اواسط نیمهٔ اول قرن هفتم، شاعری مشهور باشد و آن گاه در نیمهٔ دوم قرن هفتم که دوران پیری وی است، شگردی خواجه نصیر را بکند. (صفا، ۱۳۸۷، ج ۳: ۳۹۸-۳۹۶)

۱۱. این دو شهر از توابع همدان هستند و از دیرباز یکی از محصولات کشاورزی آنجا زعفران بوده است. (نزه القلوب، ۱۳۶۲: ۷۳)

۱۲. این شهر امروزه یکی از دهستان‌های بخش پاپی و در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی خرم‌آباد است. (اذکایی، ۱۳۶۷: ۲۵۴)

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، ۱۳۷۸. آتشکدهٔ آذر. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- ابن اثیر. ۱۳۸۵هـ. ق. الکامل فی التاریخ. بیروت: دارالصادر.
- اذکایی، پرویز. ۱۳۶۷. فرمانروایان گمنام. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اصفهانی، کمال الدین اسماعیل. ۱۳۴۸. دیوان کمال الدین اسماعیل. به تصحیح حسین بحر العلوم. تهران: دهخدا.
- اوحدی، تقی الدین محمد. ۱۳۸۹. عرفات العاشقین. به تصحیح ذبیح الله صاحبکاری. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- اومانی، ائیرالدین. ۱۰۲۰هـ. ق. دیوان ائیرالدین اومانی (نسخهٔ خطی). تهران: کتابخانهٔ ملی ایران. شماره ثبت ۲۴۰۱. کاتب: ابن شیخ احمد بنی اسرائیل.
- _____، _____، ۱۰۱۹هـ. ق. دیوان ائیرالدین اومانی (نسخهٔ خطی). بریتانیا: کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا. شماره ثبت ۲۸۴۶. کاتب: روحی ستمداری.
- _____، _____، ۱۰۰۸هـ. ق. دیوان ائیرالدین اومانی (نسخهٔ خطی). تهران: کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. شماره ثبت ۱۸۸۳. کاتب: نامعلوم.
- بینش، تقی (۱۳۴۱). «ائیرالدین اومانی». مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی. سال یازدهم. شماره یک

- جاجرمی، محمد ابن بدر. ۱۳۵۰. مونس الاحرار فی دقائق الاشعار. به تصحیح میرصالح طیبی. تهران: انجمن آثار ملی.
- جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد بن محمد. ۱۳۸۵. تاریخ جهانگشای جوینی. به تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: دستان.
- خواندمیر، میرغیاث الدین. ۱۳۶۲. تاریخ حبیب السیر. تهران: کتابفروشی خیام.
- خودگو، سعادت، ۱۳۷۸. اتابکان لر کوچک. خرم آباد: افلاک.
- درخشان، مهدی، ۱۳۴۱. بزرگان وسخن سرایان همدان. تهران: نیکبو.
- دولت‌شاه سمرقندی، ابن علاءالدوله. ۱۳۸۲. تذکره الشعراء. به تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- زیدری نسوی، شهاب الدین محمد خرنزلی. ۱۳۶۵. سیرت جلال الدین منکبرنی. ترجمه فارسی از اصل عربی قرن هفتم از مترجمی مجهول. به تصحیح وبا مقدمات و تعلیقات مجتبی مینوی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیوطی، جلال الدین. ۱۹۹۹ م. تاریخ الخلفاء. به تصحیح محمود ریاض الحلبي. بیروت: دارالمعرفه.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۸. تاریخ ادبیات در ایران. ۸ ج. تهران: فردوس.
- مدرّس، محمد علی. ۱۳۷۴. ریحانه الادب. ۸ ج. تهران: خیام.
- مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۲. نزهه القلوب. به تصحیح گای لیسترانج. تهران: دنیای کتاب.
- _____، _____، ۱۳۶۲. تاریخ گزیده. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر.
- هدایت، رضاقلی خان. ۱۳۸۲. مجمع الفصحاء. به تصحیح مظاهر مصفا. عجم. تهران: امیر کبیر.
- Agar. (1980) Stories, background knowledge and themes: problems in the analysis of life history narratives, American Ethnologist, vol.7 (2): 223- 239.
- Bogdar, R. (Ed). (1974) being different: the autobiography of Jane fry, New York: John willey and Sons.
- Bauman, j. (2002) Memory and Imagination: truth in autobiography, Thesis Eleven, No.70:26- 35.
- Kaufman, S. (1994) in – depth interviewing, in j .Gubriun and A. sankar (Eds) Qulitative methods in ageing research, London: sage, P: 123-136.
- Marotzki, W, W. W. (2004) Qualitative biographical research, in U. Flick, et al. (eds) A companion to qualitative research , London : sage.